

مزرع سبز فلک (نگاهی انتقادی به شرح بیتی از حافظ)

دکتر خیراله محمودی^۱

معصومه بخشی زاده^۲

چکیده

آسمان سبز در آثار ادبی پارسی، به همان میزان کاربرد داشته است که معادل آن آسمان پیروزه گون، نیلگون، مینارنگ، یا هر رنگی که دلالت بر رنگ آبی دارد. حافظ این تعبیر را در غزلی به صورت «مزرع سبز فلک» به کار برده است. این کاربرد ادبی، تفسیرهای مشابهی را مبنی بر اشتباه گذشتگان در تشخیص رنگ سبز و آبی، و یا خلط این دو رنگ در گذشته، در پی داشته است.

در این پژوهش، ضمن ارائه‌ی نظر شارحان شعر حافظ و همچنین صاحب نظران ادب پارسی، به ریشه‌های مذهبی-اساطیری این رنگ و همچنین نقش این رنگ در نجوم، مذهب و اسطوره پرداخته و سعی شده است دلایلی برای این کاربرد ارائه شود.

واژگان کلیدی: حافظ، سبز، فلک، آبی.

۱. «درآمد»

ارزش فوق العاده آسمان در اندیشه‌های مذهبی ملل گوناگون، غیرقابل انکار است. معمولاً جایگاه خدایان، قدیسان، و نیروهای فوق بشری در آسمان تصور می‌شود. «در تاریخ ادیان، آسمان از کهن‌ترین تجلیات قداست، سرشار از ارزش‌های اساطیری مذهبی و حوزه‌ی اقتدار الهی است و به اقتضای ارتفاع بی‌انتهای خود اقامتگاه خدایان و جایگاه آیین‌های صعود است. همچنین مشاهده طاق آسمان برانگیزنده‌ی تجربه‌ای مذهبی در وجدان انسان ابتدایی است و در کلیت مذهبی، آنچه در بالا و بلندی‌هاست نمودار اصل متعالی و برتر تلقی می‌شود.» (زمردی، ۱۳۸۲، ۱۱)

الیاده ضمن اشاره به ارزش مذهبی - اساطیری آسمان، ضمن یک بررسی مفصل، جایگاه آسمان را در مذاهب و اندیشه‌ی ملل مختلف نشان می‌دهد. [رک. الیاده، ۱۳۷۶، ۱۳۲-۱۵۷] در اندیشه‌ی ایرانی نیز، آسمان محل اقامت خدا و ملکوتیان و همچنین خاستگاه قداست و معنویت محسوب می‌شود. بدین ترتیب، نگاهی توأم با شکوه و قداست، به ادبیات منتقل شده است.

یکی از مظاهر آسمان، به خصوص در ادب پارسی، توجه ویژه به رنگ آن می‌باشد. تقریباً در آثار اکثر شعرا و نویسندگان پارسی‌گوی، آسمان با دو رنگ متفاوت سبز و آبی توصیف شده است. در کنار این دو رنگ عمده، به مترادفات این رنگ‌ها نیز اشاره شده است که شامل عناوینی چون زمردی، بیجاده گون، نیلی، کبو، پیروزه‌ای، لاجوردی، مینارنگ و ... می‌باشد.

ظاهراً در میان شارحان شعر پارسی و صاحب‌نظران عرصه‌ی ادبی، طبق یک رسم به ظاهر معمول؛ تفاوت رنگ آسمان به اشتباه مردمان اعصار دور، در خلط رنگ آبی و سبز؛ منسوب می‌شده است این در حالی است که امروزه در میان شاعران معاصر نیز این خصوصیت به چشم می‌خورد. در شعر شاعرانی چون اخوان، نادرپور و آتشی، به رنگ سبز آسمان اشاره شده است.

برای بررسی دقیق تفسیر ادبا و علما درباره این مسئله، لازم است ضمن ارائه‌ی نظر مفسران، نگاهی علمی و جامع به کتب علمی-ادبی داشت. بنابراین بیتی از حافظ بدین مضمون:

۱. دانشیار بخش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سلمان فارسی

۲. دانش آموخته کارشناسی ارشد

مزرع سبز فلک دیوم و داس مه نو
یادم از کشته‌ی خویش آمد و هنگام درو
(حافظ، ۱۳۸۲، ۱۰۳۸/۲)

انتخاب گردید تا به عنوان اساس پژوهش، جهت هدفمندی و جهت‌مندی مناسب‌تر؛ مورد استفاده قرار بگیرد.

۲. مزرع سبز فلک و داس مه نو

تشبیه آسمان به مزرع و کشتزار و همچنین تشبیه ماه به داس پیشینه‌ای طولانی در ادب پارسی دارد.

گردون چون مرغزار و در او ماه نو چو داس
گفتی که ماهتاب همی بدرود گیا
(امیر معزی)

گاو گردون هرگز اندر خرمن عمرت مباد
تا مه نو کشتزار آسمان را هست داس
(انوری)

گردون به داس ماه نو هنگان ارتفاع
از خرمن هلال تو همواره خوشه چین
(کمال الدین اسماعیل)

[در مناظره ای که میان موبد و زال پیش می‌آید، گردون به کشتزار تشبیه می‌شود.]

چهارم چنین گفت کان مرغدار
که بینی پر از سبزه و جویبار
یکی مرد با نیز داسی بزرگ
سوی مرغزار اندر آید سترگ ...

در زبان عربی نیز شواهدی دال بر این تشبیه وجود دارد:

أَنْظُرُ ابِي حُسْنَ هَلَالِ بَدْوَا
كَمْجَلٍ قَدْ ضَيَّعَ مِنْ عَسَجِدٍ
يَهْتِكُ مِنَ أَنْوَارِهِ الْخَنْدَسَا
يَحْصُدُ مِنْ زَهْرِ الدُّجَى نَرْجَسَا

یعنی: به زیبایی هلال نگاه کن که آشکار گشت / و از روشنایی‌هایش تاریکی را می‌درد / مانند داسی که از طلا ریخته (ساخته) شده است / و از شکوفه‌ی تاریکی نرگس را درو می‌نماید.

هفتمین سبایین پژوهش‌های زبانی و ادبیات فارسی
هَذَا هَلَالُ الْعَبْدِ قَدْ جَاءَ نَا
بِمَنْجَلٍ يَحْصُدُ شَهْرَ الصَّيَّامِ
یعنی: این هلال عید است که ما را آمد / با داسی که ماه رمضان را درو می‌کند. [نقل از: مجاهد، ۱۳۷۹، ۹۴۸ و ۵۹۰]
همانطور که مشاهده می‌شود عنصر مشترک میان این اشعار، تشبیه آسمان به کشتزار سبز و تشبیه ماه به داس می‌باشد.

۲-۱-۱ فلک سبز و فلک لاجوردی

در ادب پارسی، آسمان به طور گسترده با دو رنگ معرفی شده است سبز و آبی، و مترادفات آن. این گستردگی چنان است که گاه در شعر یک شاعر و حتی در یک بیت؛ شاهد معرفی دو رنگ آسمان هستیم و این نشانگر این مطلب است که شعرا و ادبای پارسی‌گوی، خود واقف به این دوگانگی بوده و در عین حال معتقد به تضاد و تقابل و یا تناقضی در این زمینه نبوده‌اند.

۲-۱-۱-۱ فلک سبز

در بسیاری از اشعار حافظ شاهد معرفی رنگ سبز و مترادفات آن به عنوان رنگ آسمان به جای رنگ‌هایی نظیر پیروزه‌گون، لاجوردی و نیلی هستیم.

پیش از این کاین سقف سبز و طاق مینا برکشند
منظر چشم مرا ابروی جانان طاق بود
(حافظ، ۱۳۸۲، ۵۵۹/۱)

منظر چشم مرا ابروی جانان طاق بود
(همان، ۹۸۵/۲)

مه جلوه می نماید بر سبز خنگ گردون

هستند غرق نعمت حاجی قوام ما
(همان، ۹۶/۱)

دریای اخضر فلک و کشتی هلال

۲-۱-۲ این رویه در شعر دیگر شاعران نیز، به چشم می‌خورد:

مرا این تیره گوی درشت کلان را
(ناصر خسرو، ۱۳۵۳، ۱۰)

که آویخته است اندرین سبز گنبد

(سنایی، ۱۳۸۵، ۱۹)

عالمی بیمار بودند اندرین خرگاه سبز

(مولوی، ۱۳۸۷، ۳۰۳)

اینک آن جویی که چرخ سبز را گردان کند

موجی برآید ناگهان، برگنبد احضر زند
(همان، ۲۳۹)

پیدا شود سر نهان، ویران شود نقش جهان

۲-۱-۳ شاعران معاصر نیز، تحت تأثیر این اندیشه ی کهن، آسمان را سبز پنداشته‌اند:

گلبرگ سرخ شفق تازه ریخته
(نادر پور نقل از کافی، ۱۳۶۸، ۵۷۹)

پی در پشت سبزه های لگد کوب آسمان

با آسمان اطلسی بیقرار
(آتشی، نقل از: همان، ۶۱۱)

اینک شب زمردی ژرف

اخوان نیز تلمیحاً آسمان را سبز می‌داند:

بهل کاین آسمان پاک

چراگاه کسانی چون مسیح و دیگران باشد. (حقوقی، ۱۳۸۵، ۹۴)

زی چمنزاران سبز خویش می خواندشان
(همان، ۱۳۷۴)

آسمان این گنبد بلور سققش دور

۲-۲ فلک کبود به همان اندازه که آسمان به رنگ سبز در میان گذشتگان شهرت داشته، به رنگ‌هایی نظیر لاجوردی، پیروزه‌گون و نیلی که از خانواده‌ی رنگ‌های کبود پنداشته می‌شده، توجه شده است:

گر چه زیرند گهی جمله، همیشه زیرند
(ناصر خسرو، ۱۳۵۳، ۶۴)

این رقیبان که بر این گنبد پیروزه درند

تا گریبان قدر بگشاد چرخ آب‌گون. (سنایی، ۱۳۸۵، ۱۹)

زهر چه رنگ تعلق پذیر آزاد است
(حافظ، ۱۳۸۲، ۱۶۶/۱)

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

هم به دست آورمش باز به پرگار دگر
(همان، ۶۶۹/۲)

گر مساعده شودم دایره چرخ کبود

کس ندانست که در گردش پرگار چه کرد
(همان، ۴۰۸/۱)

آن که پرنقش زد این دایره ی مینایی

گفت آن روز که این گنبد مینا می‌کرد
(همان، ۴۱۲/۱)

گفتم این جام جهان بین به تو کی داد حکیم

تا حل کنم این مشکل در ساغر مینایی
(همان، ۱۲۴۶/۲)

زین دایره‌ی مینا خونین جگرم می ده

۳. تفسیر مفسران و ادبا

انتساب رنگ سبز به آسمان، برداشت‌های متفاوت در باب این بیت به وجود آورده است. از آن جمله به چند مورد اشاره می‌شود:

«مزرعه فلک سبزی یا مزرعه سبز فلک و داس ماه نو را دیدم و از کشته‌ی خویش و زمان درو آن یادم آمد. یعنی در دنیا عملم و در آخرت جزا و پاداشم به خاطر م آمد. حاصل اینکه فلک را به کشت تازه که به سبزی می‌گراید تشبیه کرده و هلال را به داس.» (حافظ، ۱۳۶۶، ۲۲۰۷)

«مزرع سبز فلک (اضافه تشبیهی) فلک به «مزرع سبز» تشبیه شده.» (ذوالنور، ۱۳۷۲، ۹۲۵)

«آسمان را مانند کشتزاری سبز و هلال ماه را مانند داسی در این کشتزار دیدم و با دیدن این تصویر، به یاد کشته‌ی خود و هنگام درو افتادم.» (یوسفی، ۱۳۸۱، ۶۰۸)

«مزرع سبز فلک: اضافه تشبیهی است. قدما بین رنگ سبز و آبی خلط می‌کرده‌اند. به طوری که آسمان یا دریا اخضر (سبز) می‌نامیدند، به جای ازرق (کیود). (خرمشاهی، ۱۳۷۳، ۱۱۲۰)

«حافظ رنگ آسمان را سبز می‌بیند.» (استعلامی، ۱۳۸۲، ۱۰۳۸)

مزرع سبز (به کسره) توصیفی است در این صفت و موصوف مضاف و فلک مضاف الیه ... باید دانست که مزرع سبز فلک نمودی دارد و صورتی دارد بی‌معنی. در بادی النظر معلوم می‌شود که مزرع سبز است. اما در تعمق نظر، نه کشتی است و نه سبز ... عارف شیرازی در حالت سیر در عالم عبودیت می‌گوید که از مشاهده‌ی مزرع سبز فلک و داس ماه نو - که نمود بی‌بود و صورت بی‌معنی است یادم از کشته‌ی خویش آمد که نمود و صورت طاعت و عبادت و اسلام و انقیاد دارد ... (ختمی لاهوری، ۱۳۷۴، ۲۶۳۶)

کشتزار سبز آسمان و هلال ماه نو را که همچون داسی در این کشتزار خودنمایی می‌کرد دیدم، یادم از کاشته خود و فصل درو کردن آن آمد ...

می‌گوید اول شب که آسمان به شکل کشتزار سبزی در آمده بود رویت هلال که به داسی شباهت داشت مرا به یاد کاشته‌های گذشته خود و فصل درو کردن آن‌ها انداخت. (هروری، ۱۳۷۵، ۱۶۹۰/۳)

این گونه نگرش به جهان و دنیا را کشتزار یا مزرعه‌ی آخرت دیدن و کارهای خیر (خیرات) را به دانه‌هایی که در آخرت کشته‌ی آن‌ها را خواهیم دروید تشبیه کردن متأثر از حدیث نبوی است و حافظ آن‌گاه نیز که به آسمان و هلال ماه می‌نگریسته، هلال ماه نو را بشکل داس و آسمان را مزرعه‌ی سرسبزی تجسم می‌بخشیده و به یاد (کشته‌ی خود) و (هنگام درو) کردن آن کشته یعنی آخرت می‌افتاده است. (اهور، ۱۳۷۲، ۲۰۹۱/۴)

دکتر معین نیز در تفسیر نگاه کهن ایرانی در تشبیه آسمان به مزرع سبز چنین می‌نویسد:

«دماغ ساده و با محبت یکقوم شبان، به آسانی صحنه‌ی آسمان را با مرتعی سبز و خرم مقایسه کرده، ابرهای لطیف را که در فضای آسمان به‌آهستگی در جنبشند به گله‌های گاو که در چراگاه حرکت می‌کنند، مشابه می‌سازند. و باران نیکوکار که برای تغذیه‌ی زمین و همه‌ی موجوداتی که در آن سکنی دارند، بکار می‌رود بمنزله‌ی شیر احشام تصور می‌شود آری:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته‌ی خویش آمد و هنگام درو
یقیناً اعتقاد به اینکه ابرها گاوانی هستند که در آسمان حرکت می‌کنند بواسطه‌ی سادگی تشبیه یکی از کهن‌ترین عقاید آریائیسیت.» (معین، ۱۳۲۶، ۴-۳۳)

۴. جایگاه سبز در فرهنگ ملی - مذهبی

۴-۱ اسلام

گرچه در قرآن صراحتاً به تقدیس رنگ سبز اشاره نشده است، اما این رنگ جایگاه تقدسی خود را در بین عناصر مقدس اسلامی، حفظ کرده است.

۴-۱-۱- «کعبه»

کعبه به عنوان مقدس‌ترین مکان روی زمین، خانه‌ی خدا و تجلی‌گاه وحدت و تقدس، در حصار رنگ سبز بوده است.

صبح را در ردی ساده‌ی احترام کشند تا فلک را سلب کهنه مهیا بینند

... اگر برتن آسمان سلب کعبه پوشانیده شده است، از آن است که در سروده‌های خاقانی، کعبه همواره پوشش و چادر سبز در بر دارد، در بیت‌های زیر نیز سخن از «سبز پوشی» کعبه رفته است:

رود کعبه در جامه‌ی سبز عیدی مگر بزم خاقان ایران نماید
کعبه مرا داد شقه‌ی سبزش تا نهنم مگه را و رای صفاهان
کعبه ز جای خویش بجنید روز عید در من فشانند شقه دیبای احضرش
خاقانیا! به کعبه قسم یاد کن: من زانگه که کعبه‌وار در این سبز پرده‌ام
(کزازی، ۱۳۸۵، ۲۴۱)

علاوه بر این تعیین جایگاه‌ها نیز در اطراف کعبه، به واسطه‌ی همین رنگ صورت می‌گرفته است. «آهسته همی رود تا به میل سبز رسد که در گوشه‌ی مسجد است پیش از آن به مقدار شش گز به شتاب رفتن گیرد تا آنگاه که بدان دو میل سبز رسد. (غزالی، ۱۳۷۴، ۲۳۱-۲۳۰)

۴-۱-۲ «ائمه معصومین»

گرایش به پوشش سبز در میان بزرگان دین، به ویژه خاندان پاک و مطهر ائمه اطهار، به وفور دیده می‌شود. از آن جمله است امام رضا (ع):

مأمون پس از سپردن ولایت‌عهده‌ی به امام رضا (ع) علم‌های خود را که به نشان مخصوص عباسیان سیاه بود به رنگ سبز، که نشان علویان بود، تغییر داد:
«پس از آن آشکار گردید کار رضا و مأمون او را ولی عهد کرد و علم‌های سیاه برانداخت و سبز کرد ...»
(بیهقی، ۱۳۸۱، ۱۹۱)

۴-۱-۳ «ملکوت»
در قرآن مجید، به ملکوت آسمان‌ها و زمین اشاره شده است: «و کذلک نُری ابراهیمَ ملکوتَ السموات و الارض و لیکونَ من الموقنین» (انعام، ۷۵)

در ادب پارسی، به ویژه ادب عرفانی، تصویر ملکوت، با سبزی و باغ، گره خورده است. مولوی ملکوت را چونان باغی می‌پندارد:

مرغ باغ ملکوت‌م نیم از عالم خاک چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم
(مولوی، ۱۳۸۵، ۵۷۸)

«تصویر باغ و بهار و درخت در خیال مولانا تجسم عوامل راز ناک غیب‌اند، و هرگز به جهان واقع دلالت ندارند.»
(فتوحی، ۱۳۸۵، ۶۵)

۴-۴ فرشتگان

فرشتگان از دیر باز ساکنان اصلی ملکوت و عالم بالا قلمداد می‌شده‌اند.

در ادب پارسی، سبزپوش کنایه از فرشته است. (میرزانی، ۵۱۱)

در بسیاری از متون پارسی، از رنگ سبز به عنوان وجه مشخصه و رنگ جامه آن‌ها یاد شده است.

«علی بن موفق یکی از بزرگان بوده است، گفت: «یک سال حج کردم: شب عرفه دو فرشته را به خواب دیدم که از آسمان فرودآمدند - با جامه‌های سبز ...» (غزالی، ۱۳۷۴، ۹-۲۱۸)

در ماجرای گم شدن مصطفی (ص)، حلیمه از ساکنان عرش، با همین ویژگی یاد می‌کند:

گاه طفلم را ربوده غیبیان غیبیان سبز پر آسمان

(مولوی، ۱۳۸۳، ۵۳۵/۴)

در آثار دیگران ادیبان نیز، به این موضوع اشاره شده است:

بر چرخ سبز پوشان پر می زنند یعنی سلطان و خسرو ما آنست و صد چنانست

(مولوی، ۱۳۸۷، ۲۰۲)

سبزپوشان خضر کسوه همی گویند رو چون شکوفه سرّ سرّ اولیا را تازه کن

(همان / ۷۳۸)

سبز پوشان در فراز و در فرود جمله پوشیدند از آن ماتم کبود

(عطار، ۱۳۸۴، ۸۳)

صد هزاران سبز پوش از غم بسوخت تا که آدم را چراغی بر فروخت

(همان، ۲۰۰)

عطر سایان شب به کار تواند سبزپوشان در انتظار تواند

(نظامی، ۱۳۸۴، ۱۰)

رنگ سبزی صلاح کشته بود سبزی آرایشش فرشته بود

(همان / ۲۱۴)

۴-۲ جایگاه رنگ سبز در فرهنگ ایران

رنگ سبز دارای پیشینه‌ای طولانی و توأم با تقدس و احترام، در فرهنگ و باورهای ایرانی است. اولین نمود این گرایش در آیین مهر قابل شهود است: «رنگ سبز و عدد هفت نیز رموزی از مذهب مهری یعنی کیش بغانی است که سبز رنگ مطلوب و عدد هفت عدد مقدس آنان بوده.» (بهرامی، ۱۳۸۴، ۱۶)

در دیگر منابع پارسی باستان، توجه به این رنگ برای نشان دادن جنبه‌ی روحانی آن، به چشم می‌خورد:

«مطابق روایت بند هشن نطفه‌ی مردمان و گاوان از روشنی و سبزی آسمان گرفته شده است.»

(فونگ دادگی، ۱۳۷۸، ۴۱)

رسته نماد آزادی و آزادگی ایرانیان نیز، از پرچم و نشان سبز؛ استفاده می‌کند: سهراب، پرچم رستم را به هجیر

نشان می‌دهد و نام صاحب آن را می‌پرسد:

پرسید کان سبز پرده سرای یکی لشکری گشن پیشش بیای

یکی تخت پر مایه اندرمیان زده پیش او اختر کاویان ...

(شاهنامه، ۱۳۸۷، ۲۱۳/۲)

جایگاه رنگ سبز به عنوان رنگی دارای ابعاد مذهبی - اساطیری، وارد متون پس از اسلام نیز شده است:

در تاریخ جهانگشا شاهد کنار هم قرار گرفتن این رنگ با رنگ سپید که سمبل تقدسی جهانی است، می‌باشیم:

«گفت: لشکر من یکی از بنی آدم ظاهرست و یکی مخفی از جنود سماوی که در هوا طیران می‌کنند و حزب

جنیان که در زمین می‌روند و اکنون آن را نیز بر شما ظاهر کنم. در آسمان و زمین نگرید تا برهان دعوی مشاهده

کنید. خواص معتقدان می‌نگریستند و می‌گفت: آنک فلان جای در لباس سبز و بهمان جای در پوشش سپید

می‌پزند.» (جوینی، ۱۳۸۶، ۱۹۵)

در بخشی دیگر از این کتاب آمده است: بعد از بوقوخان شخص پیپر را با جامه‌ها و عصای سپید به خواب دید

که سنگ یشمی صنوبری شکل بدو داد و گفت: اگر این را محافظت توانی کرد چهار حدّ عالم در ظلّ علم امر تو

شود.» (همان، ۱۵۱)

سنگ یشمی صنوبری که در این بخش به آن اشاره شده، گواهی است بر این ادعا که گذشتگان نگاهی توأم با باور و احترام به آسمان و حاصل خیزی و سبزی آنجا داشته‌اند:

«سنگ به علت اصل و منشأش، ارزش مذهبی دارد: یعنی از ناحیه‌ای مقدس و علی الاطلاق حاصل خیز و پرخیز و برکت فرود آمده است؛ و هم‌زمان با صاعقه که باران‌زاست، از آسمان سقوط می‌کند. مبنای همه‌ی این معتقدات مربوط به خاصیت باروری «سنگ‌های باران» و اصل هوایی و آسمانی آن‌ها، یا مشابهت‌هایی است که گمان می‌رود میان آن سنگ‌ها و بعضی قوا و صور و اشکال و موجودات حاکم بر باران، وجود دارد.» (الیاده، ۱۳۷۶، ۲۲۳)

این توجه ویژه از اسطوره، وارد عرفان نیز شده است:

«برخی از ایشان [قلندریان] موی ریش و سبلیت و سر و حتی ابروها را می‌تراشیده‌اند و دل‌قی از پشمینه‌ی سبز رنگ می‌پوشیده‌اند.» (نقیسی، ۱۳۴۶، ۱۷۱)

۵. «ماه سبز»

در علم نجوم آسمان به هفت مرتبه یا هفت خانه تقسیم شده است و گاه به هشت یا نه طبقه. ابوریحان در التفهیم به هشت طبقه آسمان اشاره می‌کند: فلک‌ها هشت گوی‌اند یک بر دیگر پیچیدن، همچون پیچیده توی‌های پیاز.

خردترین فلک‌ها آنست که بما نزدیک‌تر است، و ماه اندر او همی رود و همی برآید ... و کره‌ی دوم که زبر وی همی گردد آن عطارد است و سوم آن زهره است و چهارم آن آفتاب است و پنجم آن مریخ. و ششم آن مشتری. و هفتم آن زحل. این گوی‌ها هفت ستاره رونده‌اند و زبر این همه گویی است ستارگان بیابانی را که ثابت خوانند ایشان را یعنی ایستاده. (ابوریحان بیرونی، ۱۳۶۷، ۵۶)

ناصر خسرو، ضمن منسوب کردن این تقسیم‌بندی به سقراط، آن را چنین معرفی می‌کند:

سقراط هفت میرنهاد این را	تدبیر ساز و کار کن و رهبر
سبز است ماه و گفت کزو روید	در خاک ملح و، سیم به سنگ اندر
مریخ زاید آهن بدخو را	و زآفتاب گفت که زاید زر
خاقانیا! به کعبه قسم یاد کن: من	مس را همیشه زهره بود مادر
سیماب دختر است عطارد را	کیوان چو مادر است و سرب دختر
این هفت گوهران گدازان را	سقراط باز بست به هفت اختر

(ناصر خسرو، ۱۳۵۳، ۴۵)

ابونصر قمی این افلاک را نه‌گانه دانسته است:

فلک‌های بزرگ نه است و همه ور مثال کره است اندر جوف یکدیگر، از آنجا هفت کواکب السعبه را اند [که عبارتند از: زحل، مشتری، مریخ، شمس، زهره، عطارد و قمر] (و) هر یکی را از اینجا فلکی است و فلک هشتم فلک بروج است و فلک نهم فلک الافلاک است که این همه‌ی فلک‌ها ببرد مشرق به مغرب ...

«نزدیک‌ترین فلکی بر زمین فلک قمر است پس [بالای آن] فلک عطارد، پس فلک زهره، پس فلک شمس، پس فلک مریخ، پس فلک مشتری، پس فلک زحل، پس فلک البروج. (ابونصر قمی، ۱۳۷۵، ۳)

در دیگر متون نیز، اشاراتی به هفت طبقه آسمان و سبزی ماه شده است.

«آسمان همچون زمین یک پاره بود و سپس خداوند آن را هفت بخش گردانید.» (طبری، ۱۳۳۹، ۱۴/۷)

سیوطی آسمان را دارای هفت طبقه می‌داند و طبقه هفتم را متعلق به ماه و آسمان سبز می‌نامد.

(سیوطی، ۱۴۰۴، ۴۲/۱)

میبیدی نیز آسمان هفتم را آسمان سبز می‌نامد. (میبیدی، ۱۳۷۱، ۳۸۵/۲)

در متون ایرانی باستان نیز اشاره به پیوند ماه و سبزی شده است:

«ماه گوسفند تخم ... نور دارنده‌ی خزانه دار سبز رنگ ...» (پور داوود، ۱۳۸۴، ۱۲۳)

نظامی با توجه به این اندیشه، در هفت پیکر، این نکته را متذکر می‌شود:

وان که مه کرده سوی برجش راه داشت سرسبزی ز طلعت شاه
(نظامی، ۱۳۸۴، ۱۱)

این ویژگی آنچنان با ماه پیوند یافته که ناخودآگاه توسط حافظ در کنار هم استفاده شده است:

به چشم کرده‌ام ابروی ماه سیمیایی خیال سبز خطی نقش بسته‌ام جایی
(حافظ)

۶. بهشت

بر اساس روایاتی که از متون مذهبی، به خصوص قرآن، استنباط می‌شود، بهشت مکانی است سبز و باغ مانند. اولئک لهم جنات عدن تجري من تحتهم الانهار يحلون فيها من اساور من ذهب و یلسبون ثياباً خضرأ من سندس واستبرق متکئين فيها علی الارائك نعم الثواب و حسنت مرتفقاً و اضرب لهم ملا رجلین جعلنا لآحَدَهما جَنَّتین من اعناب و حَفَنَّاهُمَا بَنخَلٍ و جعلنا بينهما زرعاً کلتا الجنةین اَتَتْ اُكُلها و لم تَظلم منه شیئاً و فجَرْنَا خِلا لهُمَا نَهراً. (سوره کهف، ۳۳-۳۱)

فردوسی با الهام از همین موضوع، سبزی را از مختصات بهشت قلمداد می‌کند:

بسان بهشتی یکی سبز جای ندید اندر و مردم و چارپای
(فردوسی: نقل از دهخدا، ۱۳۳۹۴)

ناصر خسرو نیز سبزی و بهشت را در کنار هم قرار می‌دهد:

عدل کن با خویشان تا سبز پوشی در بهشت عدل ازیرا خاک را می سبز چون مینا کند
(ناصر خسرو، همان)

در روایت پهلوی، مکان بهشت را «از ستاره پایه تا خورشید پایه، برترین زندگی یعنی بهشت قلمداد می‌کند.» (روایت پهلوی، فصل ۶۵- بند ۱)

در شاهنامه نیز جایگاه بهشت، آسمان معرفی می‌شود:

همی گوید از آسمان آمدم ز نزد خدای جهان آمدم
خداوند را دیدم اندر بهشت من این زند و اُستا همه ز نوشت
(فردوسی، ۱۳۸۷، ۲/۶-۷۱)

«مرغ روحش در بهشت از این درخت بدان درخت می‌پرید و از میوه‌های بهشت می‌چید.» (نسفی، ۱۳۷۸، ۱۳۷)

«در بهشت محبت من گل رضای من ببینند.» (همان، ۸۹)

نکته بسیار جالب توجه در این زمینه این است که علاوه بر این که بهشت در اندیشه مزدایی در طبقه‌ی دوم آسمان و متعلق به فلک ماه است، در اندیشه‌ی مهری نیز فلک پنجم متعلق به ماه است و علامت آن داس می‌باشد. [خبره زاده، ۲۵۳۶، ۱۰۸]

۷. سبزی در آفرینش

آفرینش از سبزی آغاز می‌شود. مطابق روایت بند هشن نطفه‌ی مردمان و گاووان از روشنی و سبزی آسمان گرفته شده. (فرنغ دادگی، ۱۳۷۸، ۴۱)

به نظر می‌رسد این اندیشه، از همین متون، وارد تفاسیر فارسی قرآن شده است.

در تفسیر این مطلب که آسمان از دود آفریده شده است آورده‌اند که خداوند نخست نوری را آفرید و از آن جوهر سبزی را خلق کرد و آن جوهر از هیبت پروردگار آب گشت و خداوند باد را بیافرید. (میددی، ۱۳۷۱، ۳۸۴/۲)

۸. رنگ سبز و آبی

«اندر تخلیق زمین بدان که چون حق سبحانه تعالی زمین را بیافرید ملکی بفرستاد تا بیناد و دست فرود آورد و زمین‌ها را برداشت و بر دوش خود نهاد و برفت و به زیر عرش بایستاد و ملک محتاج گشت به قائمه‌ای که تکیه کند بر آن سنگی را از فردوس بگردانیدند تا آن ملک تکیه بر آنجا کرد و آن سنگ از زمرد سبز بود و خضرت آسمان از عکس آن باشد.» (سعدالدین حمویه، ۱۳۶۲، ۷-۱۱۶)

طبری نیز درخشش و کبودی آسمان را ماحصل روشنایی زمرد یا زبرجد سبز می‌داند که کوه قاف از آن ساخته شده و پیامبر در شب معراج آن را دیده است. [رک: طبری، ۱۳۳۹، ۱۹۲/۱]

ظاهراً رنگ سبز در وسط طیف رنگی زرد و آبی قرار گرفته است: «رنگ سبز ... در وسط طیف رنگ قرار دارد و در یک طرف آن زرد و در طرف دیگر آن رنگ آبی جای دارد.» (باسانو، ۱۳۸۳، ۵۴)

و یا از ترکیب این دو رنگ به وجود آمده است: «رنگ سبز یک رنگ فرعی بوده که از ترکیب دو رنگ اصلی یعنی آبی و زرد به وجود می‌آید.» (علی اکبر زاده، ۱۳۷۳، ۷۲)

در یکی از زبان‌های آفریقایی نیز که تنها قائل به سه رنگ هستند رنگ‌های سبز، آبی، ارغوانی و بنفش را تنها با یک عنوان یعنی «آبی» می‌نامند. [رک: مقدمات زبان‌شناسی: باقری، ۱۳۸۲، ۵۸]

و شاید از همین جاست که استنباطی را مبنی بر خلط این سه رنگ در ادب پارسی به دنبال داشته است: «گذشتگان در سخن از رنگ‌هایی چون سبز و کبود و بنفش چندان دقیق نبوده‌اند.» (کزازی، ۱۳۸۵، ۱۶۰)

و این در حالی است که هر کدام از این رنگ‌ها، چنان که گذشت، در زبان پارسی تقسیم می‌شوند به مجموعه‌های رنگ مشابه، که در این راستا سبز به زمردی، یشمی، زنگاری، زیتونی، ماشی، چمنی و... تقسیم می‌شود که کاربرد بسیاری از این اصطلاحات در شعر و نثر پارسی قابل ملاحظه می‌باشد. همچنین رنگ آبی نیز به تقسیماتی نظیر لاجورد، پیروزه، نیلی، کبود و... تقسیم می‌شود که در تولیدات ادبی، به کار گرفته شده است.

بنابراین وقتی چنین دقت نظری در استفاده از این رنگ‌ها مشاهده می‌شود، این استدلال که قدما بین رنگ آبی و سبز دچار اشتباه شده‌اند، یا قدرت تفکیک یا تشخیص این دو رنگ را نداشته‌اند، کمی بعید به نظر می‌رسد.

۹. مجاز «خاص به عام»

مجاز از مباحث ادبی است و آن استفاده لغات است «در معنای غیر ما وضع له یعنی بر خلاف قرار داد.» (شمیسا، ۱۳۸۵، ۴۳)

آن بخش از مجاز که در این قسمت مورد بحث قرار می‌گیرد مجاز کلیت است که به دلالت تضمن ... جزء را در معنی کل به کار برد. (همان، ۴۶)

در این گونه از مجاز، جزء گفته می‌شود و کل اراده می‌شود. مثلاً به سوره‌ی فاتحه، الحمد گویند حال آن که الحمد جزوی از آن است. مراد از گل و گیاه، باغ و چمن باشد. (همان، ۴۷)

برای پایان دادن به بحث مزرع سبز و فلک و یافتن راه‌حلی برای پاسخ‌گویی به این مورد، مبحث مجاز مطرح شد تا اثبات شود که قدما به مجاز، جزئی از آسمان را گفته و کل را اراده می‌کرده‌اند. در این مورد فلک متعلق به ماه (یعنی فلک سبز) که یکی از هفت فلک و جزئی از آسمان است، را به عنوان کل به کار گرفته‌اند.

در این گزینش مواردی از قبیل نزدیکی فلک ماه به زمین یا تقدس رنگ این فلک، مدنظر پارسی‌زبانان بوده است.

دریای سبز

دریای سبز نیز از مواردی است که باعث تقویت این اندیشه نزد صاحب‌نظران، که پیشینیان دو رنگ آبی و سبز را یکی می‌پنداشته‌اند، شده است از دریای سبز و دریای اخضر در ادب پارسی به کرات نام برده شده است:

رسم جور از ساقی منصف به نصفی خواستند / بس جبل خوردند و ساغر بحر اخضر ساختند
(خاقانی، ۱۳۸۵، ۱۱۱)

این در حالی است که در جغرافی، قدیم، هفت دریا وجود داشته است و هر دریا را با رنگی نام‌گذاری می‌کرده‌اند نظیر دریای سبز، دریای سرخ و دریای سیاه.

دریای اخضر گاه در معنای اصلی خود، به معنی یکی از دریاهاى هفتگانه به کار می‌رود. این هفت دریا عبارتند از: «دریای اخضر، دریای عمان، دریای قلزم (بحر احمد)، دریای بربر، دریای اقیانوس، دریای قسطنطنیه که بحر الروم نیز خوانده شده است، دریای اسود. هفت دریا را دریاهاى چین، مغرب، روم، نیطس، طبریّه، جرجان و خوارزم نیز دانسته‌اند.» (کزازی، ۱۳۸۵، ۵۹)

در قرآن نیز به هفت دریا با عنوان سبعة ابحر اشاره شده است. [رک. سوره لقمان، آیه ۳۱]
و گاه دریای اخضر به معنای عام یعنی مطلق دریا به کار می‌رود. این کاربرد نشان می‌دهد که فرضیه کاربرد فلک سبز به جای تمام فلک، قابل توجه می‌باشد.

موارد دیگر از این کاربرد عبارتند از کاربرد قلزم (یکی از هفت دریا) به جای مطلق دریا.

صد هزاران راه گوناگون بدید / صد هزاران قلزم پرخون بدید
(عطار، ۱۳۳۸، ۶۵)

و کاربرد «عمان» در معنی دریا:

نآن و آب چرخ چو سیلیست بی وفا / من ماهیم نهنگم عمانم آرزوست
(مولوی، ۱۳۸۵، ۲۰۳)

۱۰- نتیجه‌گیری:

فلک سبز که تاکنون گمان می‌رفت ماحصل یک خطای دیداری از جانب ادیبان پارسی‌گوی بوده است، اشاره دارد بر یک نگاه مذهبی - اساطیری که مایه‌های ارزشمند خود را از گنجینه‌ی ادب باستان، نجوم و مذهب به عاریت گرفته است.

قرآن، کتاب آسمانی اسلام، اشارات گویایی به رنگ سبز در بهشت دارد. این رنگ، بهشت را به فلک ماه که رابط سبزی و فلک سبز است و همچنین مباحث مطرح شده را به بیت مشهور حافظ که مدار پژوهش قرار گرفته است پیوند می‌دهد.

علت کاربرد این رنگ، برای تمام فلک ریشه در کاربردی ادبی تحت عنوان مجاز دارد. کاربرد مجاز جزئیت در گونه‌ی مشابه این کاربرد یعنی دریای سبز به معنی مطلق دریا، این فرضیه را بیشتر تقویت می‌کند.

فهرست منابع:

۱- قرآن.

۲- ابوریحان بیرونی، *التفهیم لا وائل صناعة التنجیم*، به تصحیح: جلال الدین همایی، تهران: هما، ۱۳۶۷.

۳- ابونصر قمی، *ترجمه المدخل الی علم احکام النجوم*، از مترجمی ناشناخته، تصحیح: جلیل اخوان زنجانى، تهران: علمی

۴- *فرهنگی*، دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۴.

۵- استعلامی، محمد، *درس حافظ*، تهران: سخن، ۱۳۸۲.

- ۶- الیاده، میرچا، *رساله در تاریخ ادیان*، ترجمه: جلال ستاری، تهران: سروش، ۱۳۷۶.
- ۷- اهور، پرویز، *حلك خيال انگيز*، تهران: اساطير، ۱۳۷۲.
- ۸- باسانو، مری، *شفا با کمک موسیقی رنگ*، ترجمه: آذر عمرانی، تهران: ارسباران، ۱۳۸۳.
- ۹- باقری، مه‌ری، *مقدمات زبان‌شناسی*، تهران: قطره، ۱۳۷۸.
- ۱۰- بهرامی، ایرج، *اسطوره اهل حق*، تهران: هیرمند، ۱۳۷۷.
- ۱۱- بیهقی، محمد بن حسین، *تاریخ بیهقی*، به کوشش: خطیب رهبر، تهران: قطره، ۱۳۷۸.
- ۱۲- پور داوود، ابراهیم، *خرده اوستا*، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۳.
- ۱۳- جوینی، عطاملک بن محمد، *تاریخ جهانگشا*، به اهتمام: شاهرخ موسویان، تهران: دستان، ۱۳۸۴.
- ۱۴- حافظ، شرح *سودی بر حافظ*، ترجمه عصمت ستارزاده، تهران: زرین، نگاه، ۱۳۶۶.
- ۱۵- حافظ، دیوان، گردآورنده: حسین علی یوسفی، تهران: روزگار، ۱۳۸۱.
- ۱۶- خاقانی، دیوان، به کوشش: ضیاء الدین سجادی، تهران: زوار، ۱۳۸۵.
- ۱۷- خبزه زاده، علی اصغر، *جدال نور و ظلمت*، [تهران]: آبان، ۲۵۳۶.
- ۱۸- ختمی لاهوری، عبدالرحمان بن سلمان، *شرح عرفانی غزل‌های حافظ*، تصحیح: بهاء الدین خرمشاهی، کورش منصوری، حسین مطیعی امین، تهران: قطره، ۱۳۷۴.
- ۱۹- خرمشاهی، بهاء‌الدین، *حافظ نامه*، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۵.
- ۲۰- ذوالنور، رحیم، *در جستجوی حافظ*، [ویرایش ۲]، تهران: زوار، ۱۳۶۷.
- ۲۱- زمردی، حمیرا، *نگرش تطبیقی ادیان و اساطیر شاهنامه فردوسی*، خمسه نظامی و منطق الطیر، تهران: زوار، ۱۳۸۲.
- ۲۲- سعدالدین حمویه، *المصباح فی تصوف*، تصحیح: نجیب مایل هروی، [بی جا]: انتشارات مولا، ۱۳۶۲.
- ۲۳- سنایی، دیوان، مدرس رضوی، تهران: سنایی، ۱۳۸۵.
- ۲۴- سیوطی، جلال‌الدین، *دارالمشور*، قم: کتابخانه مرعشی، ۱۴۰۴ ق.
- ۲۵- شمیسا، سیروس، *بیان*، تهران: میترا، ۱۳۸۵.
- ۲۶- طبری، ترجمه *تفسیری طبری*، به کوشش: حبیب یغمایی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۹-۱۳۳۴.
- ۲۷- عطار، محمدبن ابراهیم، *مصیبت نامه*، تصحیح: نورانی وصال، [بی جا]: انتشارات کتابفروشی زوار، ۱۳۳۸.
- ۲۸- عطار، محمد بن ابراهیم، *منطق الطیر*، به اهتمام: صادق گوهرین، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
- ۲۹- علی اکبر زاده، مهدی، *رنگ و تربیت*، ناشر: مولف، ۱۳۷۳.
- ۳۰- غزالی، *کیمای سعادت*، به کوشش: حسین خدیو جم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- ۳۱- فتوحی، محمود، *بلاغت تصویر*، تهران: سخن، ۱۳۸۵.
- ۳۲- فردوسی، *شاهنامه*، به کوشش: سعید حمیدیان، تهران: قطره، ۱۳۸۷.
- ۳۳- *قرنیه دادگی، بندهشن*، گزارنده: مهرداد بهار، تهران: توس، ۱۳۷۸.
- ۳۴- کاخی، مرتضی، *روشن تر از خاموشی*، تهران: آگاه، ۱۳۶۸.
- ۳۵- کزازی، میرجلال‌الدین، *گزارش دشواریهای دیوان خاقانی*، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۵.
- ۳۶- مجاهد، احمد، *دیوان حافظ*، نسخه فریدون میرزای تیموری، تهران: موسسه انتشارات و چاپ، ۱۳۷۹.
- ۳۷- معین، محمد، *مزدیسنا و تأثیر آن در ادب پارسی*، تهران: دانشگاه تهران، موسسه انتشارات و چاپ، ۱۳۲۶.
- ۳۸- مولوی، *کلیات، دیوان شمس*، تصحیح: بدیع الزمان فروزالفز، تهران: نگاه ۱۳۸۵.
- ۳۹- مولوی، *گزیده غزلیات شمس*، به کوشش: شفیعی کدکنی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۵.
- ۴۰- مولوی، *مثنوی معنوی*، تصحیح: قوام الدین خرمشاهی، تهران: دوستان ۱۳۸۳.
- ۴۱- میبدی، *کشف الاسرار و عده الابرار*، به اهتمام: علی اصغر حکمت، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۱.
- ۴۲- میرزاینا، منصور، *فرهنگنامه کنایه*، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۸.

- ۴۳- ناصر خسرو، دیوان، تصحیح: مجتبی مینوی، مهدی محقق، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۳.
- ۴۴- نسفی، عزیزالدین، رازبانیه، (از عزیز نسفی یا علی همدانی)، به اهتمام: حسین معلم، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۸.
- ۴۵- نظامی، هفت پیکر، تصحیح: حسن وحید دستگردی، تهران، زوار، ۱۳۸۴.
- ۴۶- نفیسی، سعید، سرچشمه تصوف در ایران، تهران: فروغی، ۱۳۴۶.
- ۴۷- هروی، حسینعلی، شرح غزل‌های حافظ، با کوشش: زهرا شادمان، تهران: نشر نو، ۱۳۷۵.



دانشگاه هرمزگان



انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی

هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

www.anjomanfarsi.ir